

ما ایران را آزاد خواهیم کرد

ایران آزاد

ارگان جبهه ملی ایران (هلند)

سال چهاردهم شماره ۱۶۶ مهر ۱۴۰۵

مرا اگر بکشند قطرات
خونم کلمه **ایران** را ترسیم
خواهد کرد و اگر بسوزانند
خاکسترم نام **وطن** را
تشکیل خواهد داد.



کلنل محمدتقی خان پسیان

نمایه

نگارنده	نهشته	برگه
جبهه ملی ایران	«ایران» نیاز به تغییر و تحول بنیادی، اما مسالمت آمیز دارد	۳
کارشناسان سازمان ملل متحد:	ایران اجرای تمامی احکام اعدام را فوراً متوقف کند.	۵
	سعید ماسوری پس از ۲۶ سال زندان بار دیگر به دادگاه رفت؛ اتهام تازه «تبلیغ علیه نظام	۷
توبیاس مولر، از امستردام	دست‌ها از دیوان کیفری بین‌المللی کوتاه	۸
	کلنل محمدتقی خان پسیان از کودتا تا قیام؛ ملی‌گرای دوران قاجار که مدال شجاعت گرفت	۱۰
جلال رستمی گوران	چه کسانی از جانب «ما» سخن می‌گویند؟	۱۴
بهنام فرهنگ	چابهار و نگرانی‌های ملی!	۱۷
کیان	آزادی در برابر امنیت نیست.	۲۰
شمس‌الملوک مصاحب:	«بیشتر مشکلات زنان ایران در عدم شناخت مردان از زنان است.»	۲۲
دکتر امیر هوشمند ممتاز	یادی از گذشته	۲۳

نمایه
جبهه ملی ایران

www.jebhemelli.org

post4iraneazad@gmail.com

آدرس ایمیلی:

www.jebhemelli.org

جبهه ملی ایران-هلند بر روی شبکه اینترنت

«ایران» نیاز به تغییر و تحول بنیادی، اما مسالمت آمیز دارد

جنگ چگونه آغاز شد و راه پایان آن چیست؟

آن گونه که شواهد و قرائن نشان میدهند و به موجب مستنداتى که انکارناپذیرند، حمله حماس و سه سازمان دیگر فلسطینی در تاریخ ۷ اکتبر ۲۰۲۳ به خاک اسرائیل با اطلاع و چراغ سبز دولت اسرائیل صورت گرفته است. حمله با خشونت تمام و بی مانند، با قتل و تجاوز و کشتار بیش از هزار و صد نفر و گروگان گیری ۲۵۱ نفر صورت پذیرفت.

دولت اسرائیل به مظلوم نمایی نیاز داشت تا افکار عمومی مردم اسرائیل و همین طور جامعه جهانی را برای اجرای اهدافی که در نظر داشت و عکس العمل هایی که از پیش طراحی کرده بود، آماده سازد.

چه کسانی از درون حماس و سازمان های همسو، حماس را به چنین حمله ی شومی کشاندند؟ روشن نیست!! به دنبال حمله ای که از طرف حماس و همراهان صورت گرفت، ارتش اسرائیل فرصت یافت تا به تهاجم همه جانبه و ویران کننده ای به نوار غزه دست بزند. در این تهاجم از ارتش اسرائیل چنان جنایت و خشونت و ددمنشی سرزد که در طول تاریخ کمتر مشاهده شده است. هزاران کشته و مجروح و تخریب بناها و درحقیقت شخم زدن نوار غزه و قحطی و گرسنگی برای باقی ماندگان، حاصل این تهاجم بود. ارتش اسرائیل بعد از فراغت از ویرانی نوار غزه متوجه لبنان و حزب الله گردید.

تهاجم گسترده اسرائیل به لبنان حدود یک سال بعد از جنگ غزه با انفجار پیجرها و ترور رهبران اصلی حزب الله و از هم گسیختگی این سازمان همراه گردید. در این میان در تاریخ ۸ دسامبر ۲۰۲۴ با فرار بشار اسد به مسکو، حکومت سوریه نیز فرو ریخت. این سلسله حوادث که زنجیره وار روی می داد، حکایت از این داشت که اسرائیل هدف نابودی آنچه که محور مقاومت نامیده می شد را یک به یک پیش می برد. و روزی مآجرا به

جمهوری اسلامی خواهد رسید.

سرانجام در تاریخ ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵ مطابق با ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ اسرائیل با همراهی آمریکا با حمله ناگهانی و غافلگیرکننده هوایی و موشکی به ایران جنگ با جمهوری اسلامی را آغاز کرد. بهانه این جنگ از نظر آمریکا جلوگیری از دست یابی جمهوری اسلامی به سلاح اتمی اما از دید اسرائیل از یک سو برچیدن محوری از نیروهای نظامی که به عنوان محور مقاومت در اطرافش چیده شده بود و از سوی دیگر مقابله با اثر گذاری وطن ما به عنوان قدرتی در منطقه بوده و همچنان می باشد. در این جنگ که به مدت ۱۲ روز به طول انجامید عده ای از سران نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی ترور شدند. مراکز اتمی ایران در نطنز، فردو و اصفهان مورد بمباران قرار گرفتند.

ساختمان های زیادی از مراکز نظامی و امنیتی و رسانه ای ایران ویران گشت. در مقابل نیروهای نظامی جمهوری اسلامی نیز برای اولین بار خاک اسرائیل را زیر رگبار موشک ها به آتش کشیدند. و صدمات زیاد و بی سابقه ای به مراکز نظامی و تاسیسات این کشور وارد نمودند. در تاریخ سوم تیر جنگ ۱۲ روزه با آتش بس بین طرف های درگیر پایان پذیرفت. اما نه ماه بعد در تاریخ ۹ اسفند ۱۴۰۴ حمله ناگهانی مجدد اسرائیل و آمریکا سر آغاز جنگ دوم یا جنگ ۴۰ روزه گردید. مهاجمین در لحظات اولیه جنگ دفتر رهبر جمهوری اسلامی و بسیاری از مراکز امنیتی و نظامی کشور را هدف قرار دادند.

نیروهای نظامی جمهوری اسلامی هم این بار علاوه بر خاک اسرائیل، پایگاه های نظامی آمریکا در کشورهای منطقه بحرین، اردن، کویت، قطر، عربستان سعودی و امارات متحده عربی را با موشک و پهپاد زیر ضربات ویرانگر قرار دادند و برای نخستین بار تنگه هرمز را که در نقل و انتقال نفت و سایر کالا های مهم و استراتژیک، نقش حیاتی

و پراهمیتی در اقتصاد جهان ایفا می کند، مسدود اعلام کردند. در مقابل آمریکا نیز تمام بنادر ایران را تحت محاصره دریایی قرار داده و تنگنهای اقتصادی شدیدی را در زمینه صادرات نفت ایران و واردات کالاهای اساسی و مورد نیاز کشور ایجاد نمود. که تاوان گزاف آن را ملت ایران با بحران معیشتی بی سابقه باید بپردازد. در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۴۰۵ جنگ ۴۰ روزه با میانجی گیری کشورهای مصر عربستان، قطر و به ویژه پاکستان به آتش بس رسید.

در تاریخ ۲۲ خرداد ۱۴۰۵ تفاهم نامه ای بین جمهوری اسلامی و آمریکا امضاء شد که عمل به مفاد آن می توانست به مناقشات پایان دهد. اما این تفاهم نامه به علت باز نکردن تنگه هرمز توسط جمهوری اسلامی و حمله به کشتی ها و هم چنین تداوم حملات اسرائیل به حزب الله لبنان که مورد حمایت جمهوری اسلامی قرار دارد،

به طور کامل اجرا نشد. زد و خورد های پراکنده و تهدیدات از هر دو سو و حالت نه جنگ و نه صلح هم چنان ادامه دارد. در اثر محاصره دریایی ایران، صدور نفت نا میسر شده، قیمت دلار آمریکا از دویست و سی هزار تومان فرا تر رفته و تورم و گرانی سرسام آوری را ایجاد کرده که زندگی و معیشت ملت ایران را نا ممکن ساخته است.

بالا تر از همه مضایق و گرفتاری ها، امید ملت ایران نسبت به آینده ای روشن و داشتن ثبات و امنیت به کلی سلب گردیده است. کارها را کد، کارخانجات فلج، سرمایه گذاری و شروع به هر کار تولیدی و درآمد زا قفل گردیده است. اکثریت بزرگی از مردم ایران فقط در فکر سیر کردن خود با مواد غذایی بی کیفیت، آن هم در صورتی که توان مالی تهیه آن را داشته باشند، هستند.

**آن دسته که به خیر و صلاح کشور
و آینده ملت ایران می اندیشند
باید به منبع لا یرال قدرت یعنی به
نیروی ملت روی آورند.**

باید از اکثریت قاطع ملت یاری بطلبند
و از اضمحلال این مرز و بوم و آینده ی
مبهم و نا معلوم برای آن جلوگیری
نمایند. راه پیموده شده رو به بن بست
و نا کجا آباد است.

باید مسیر را عوض کنند و به سوی
مردم و خواسته های آنان باز
گردند. باید زندانیان سیاسی را آزاد
کنند و حقوق و آزادی های اولیه ملت
را محترم بشمارند و ماشین اعدام
های روزانه را متوقف نمایند.

ملت ایران نیاز به فضای باز سیاسی و
تفاهم با جامعه جهانی و فاصله
گرفتن از تنش ها و بحران ها
دارد. ملت ایران خواهان آزادی و
استقلال و تغییر بنیادی ساختار و
تحول مسالمت آمیز و خشونت پرهیز
است.

زیرا که از جنگ و خشونت و انقلاب
هیچگاه به آزادی و استقلال و
حاکمیت ملی که مادر همه پیشرفت
ها و توسعه ها ست ، نخواهد رسید.

در این میان اقلیت جنگ طلب و
کاسب تحریم در داخل حکومت و
برخی از اپوزیسیون وابسته به بیگانه
که برای یافتن قدرت در دامن بیگانگان
نشسته و پرچم بیگانه در دست می
گیرند و حمله به کشور و زدن
زیرساخت های آن و حتی به کار
گیری بمب اتمی را علیه ایران تجویز
می نمایند دشمنان این سرزمین و
خائنین به این کشورند.



در درون هیات حاکمه جمهوری
اسلامی نیز آن طور که دیده می شود
انسجام و هماهنگی وجود
ندارد. برخی که حداقلی از مسئولیت
نسبت به آینده کشور و سرنوشت
ملت را مد نظر دارند، خواهان پایان
دادن به جنگ و اجرای تفاهم نامه و
ادامه مذاکرات برای حل مسائل و
مشکلات باقی مانده هستند.
اما برخی جناح ها با افکار نا معقول و
دور از خرد نیز هستند که مایل به رفع
تنش ها و پایان در گیری ها و بحران
ها نمی باشند. همان ها که کاسیان
تحریم و منتفعین از بحران و جنگ
شناخته می شوند .
با دادن شعار های بی پایه و توخالی
و ایجاد تحرکات تامل بر انگیز، راه
تفاهم و پایان تنش ها را مسدود می
کنند.

از نظر میهن دوستان حمله ی
خصمانه و خلاف قوانین بین المللی و
عرف جهانی توسط قدرت های بیگانه
به وطن عزیزمان به شدت محکوم
است.
اما از سوی دیگر مسئولینی که با
سوء سیاست ، عدم درک روابط بین
المللی و دور از منافع ملی ایران، زمینه
ساز چنین تجاوزاتی به این آب و خاک
گردیده اند نیز در برابر ملت ایران و در
پیشگاه تاریخ محکومند.
اگر چه با توجه به سوابق تاریخی، باید
به خاطر داشت که قدرت های
استعماری و سلطه گر حتی بدون
داشتن هیچ بهانه ای هم، برای تامین
منافع و مطامع خود، دست از توطئه و
قلدری بر نداشته اند. چه رسد به
آنکه بهانه های لازم نیز در اختیارشان
گذاشته شود.

ایران اجرای تمامی احکام اعدام را فوراً متوقف کند.



اطلاعیه‌های مطبوعاتی

جمعه ۹ اکتبر ۲۰۲۶

ایران در صدر فهرست کشورهای با آمار بالای اعدام در جهان قرار دارد کارشناسان سازمان ملل متحد از مقام‌های ایران خواستند اجرای تمامی احکام اعدام را فوراً متوقف کنند. آنان هشدار دادند که ایران در شمار اندک اما رو به کاهش کشورهای قرار دارد که همچنان مجازات اعدام را اجرا می‌کنند و از نظر سرانه جمعیت، با فاصله‌ای بسیار زیاد، بیشترین شمار اعدام‌ها را به اجرا می‌گذارد.

کارشناسان گفتند: «ایران مرگ‌های بیش از اندازه‌ای را تجربه کرده است؛ جان‌هایی که در جنگ از دست رفته‌اند و جان‌هایی که دولت خود این کشور گرفته است.»

در ژانویه ۲۰۲۶، نیروهای امنیتی هزاران معترض را کشتند؛ اقدامی که به تشخیص هیئت مستقل بین‌المللی حقیقت‌یاب، مصداق جنایت علیه بشریت بود.

کارشناسان افزودند: «آنچه رخ داده است، قابل بازگرداندن نیست؛ اما سرنوشت کسانی که اکنون با خطر اعدام روبه‌رو هستند، کاملاً در اختیار مقام‌های مسئول قرار دارد.»

هیچ‌یک از افرادی که در ارتباط با اعتراضات بازداشت شده‌اند، نباید اعدام شوند؛ صرف‌نظر از اتهاماتی که علیه آنان مطرح شده است.

کارشناسان گفتند: «پرونده‌هایی که درباره آنها به ما اطلاع داده شده، چنان آکنده از بی‌عدالتی‌های دادرسی و نقض‌های فاحش حقوق بشر در پس آنهاست — از جمله شکنجه، ناپدیدسازی قهری، خشونت جنسی، اعترافات اجباری و محروم کردن متهمان از دسترسی به وکلای منتخب خود، به‌ویژه در مرحله تحقیقات — که همین موارد به‌تنهایی باید اجرای حکم اعدام را منتفی کنند.»

آنان گفتند: «مجازات اعدام در ایران برای خاموش کردن صدای مخالفان به کار گرفته می‌شود و اتهامات امنیت ملی که به‌صورت گسترده تعریف

قربانیان می‌سپارد؛ در این شرایط، توانایی پرداخت دیه می‌تواند تعیین کند که چه کسی زنده بماند.

این وضعیت همچنین عمیقاً از نابرابری جنسیتی تأثیر می‌پذیرد: زنانی که توانایی پرداخت دیه را ندارند، به دلیل کشتن شوهران آزارگر خود اعدام می‌شوند؛ زنانی که اغلب ازدواج در کودکی و سال‌ها خشونت را تجربه کرده‌اند. این اتفاق در کشوری رخ می‌دهد که زنان در آن نه از حمایت قانونی در برابر خشونت خانگی برخوردارند و نه امکانات لازم برای رهایی از چنین وضعیتی را در اختیار دارند.

کارشناسان خاطرنشان کردند که روابط جنسی رضایتمندانه میان افراد هم‌جنس و جرائم دینی، مانند ارتداد، همچنان مشمول مجازات اعدام هستند.

آنان گفتند: «صرف‌نظر از شمار اعدام‌هایی که به دلیل این جرائم اجرا می‌شود، تا زمانی که چنین قوانینی وجود دارند، افراد نمی‌توانند دین یا باور خود را آزادانه انتخاب کنند، تغییر دهند یا کنار بگذارند، یا مطابق با گرایش جنسی خود آشکارا زندگی کنند. آنان نمی‌توانند بدون ترس، هویت واقعی خود را ابراز کنند.»

شده‌اند، فعالیت‌های مسالمت‌آمیز را به‌عنوان تهدید بازنمایی می‌کنند. این وضعیت باید تغییر کند.»

کارشناسان افزودند: «تاریخ خود ایران نشان می‌دهد که مطالبات و نارضایتی‌هایی که به آنها رسیدگی نمی‌شود، هرچند با خشونت بی‌رحمانه سرکوب شوند، بار دیگر سر برمی‌آورند. اعدام‌ها به مخالفت‌ها پایان نمی‌دهند، بلکه موج بعدی مخالفت‌ها را پدید می‌آورند.»

در حالی که توجه‌ها بر پرونده‌های امنیتی متمرکز است، بیشتر اعدام‌ها در ایران به اتهام قتل، بر اساس اصل قصاص، و جرائم مرتبط با مواد مخدر صورت می‌گیرد.

چنین اعدام‌هایی جایگزینی آسان برای کار دشوارتر مقابله با عوامل اصلی قتل و تجارت مواد مخدر هستند؛ عواملی از جمله فقر، تبعیض و خشونت مبتنی بر جنسیت.

به نظر می‌رسد افرادی که به اتهام جرائم مرتبط با مواد مخدر اعدام می‌شوند، عمدتاً حاملان خُردی هستند که به دلیل تنگای معیشتی به این کار روی آورده‌اند. بسیاری از آنان به اقلیت‌های قومی به‌حاشیه‌رانده‌شده تعلق دارند و نه به سطوح بالای شبکه‌های تجارت مواد مخدر.

اصل قصاص مسئولیت تصمیم‌گیری را از دوش قضات برمی‌دارد و سرنوشت زندگی و مرگ را به دست خانواده‌های

کارشناسان از مقام‌های ایران خواستند به‌عنوان نخستین گام در مسیر لغو مجازات اعدام، فوراً اجرای این مجازات را به حالت تعلیق درآورند، تمامی احکام اعدام را به مجازات‌های دیگر تبدیل کنند و همه پرونده‌ها را بر اساس معیارهای دادرسی عادلانه مورد بازبینی قرار دهند.

کارشناسان گفتند: «تعلیق اجرای اعدام‌ها پیام نیرومندی برای مردم ایران خواهد داشت؛ اینکه می‌توان به استفاده دولت از نیروی مرگبار پایان داد و کشور می‌تواند از نظامی فاصله بگیرد که به اجرای شمار بسیار زیادی از اعدام‌های خودسرانه انجامیده است.»

کارشناسان سازمان ملل:
- مای ساتو (Mai Sato): گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران
- گرایم رید (Graeme Reid):

کارشناس مستقل در زمینه حمایت برابر خشونت و تبعیض مبتنی بر گرایش جنسی و هویت جنسیتی
- موريس تيدبال-بينز (Morris Tidball): گزارشگر ویژه اعدام‌های فراقضایی، فوری یا خودسرانه
- نزیلا غنیه (Nazila Ghanea): گزارشگر ویژه آزادی دین یا عقیده
- مارگارت سترثویت (Margaret Satterthwaite): گزارشگر ویژه استقلال قضات و وکلا
- لنوپولدو مالدونادو گوتیرز (Leopoldo Maldonado Gutiérrez): گزارشگر ویژه ترویج و حمایت از حق آزادی عقیده و بیان
- جینا رومرو (Gina Romero): گزارشگر ویژه حقوق مربوط به آزادی تجمع مسالمت‌آمیز و تشکلیابی
- آندریا بولانیوس وارگاس (Andrea Bolaños Vargas): گزارشگر ویژه وضعیت مدافعان حقوق بشر
- ریچارد بنت (Richard Bennett):

گزارشگر ویژه وضعیت حقوق بشر در افغانستان
- کارگروه بازداشت خودسرانه: متیو گیلت، رئیس و گزارشگر؛ گانا یودکیفسکا، نایب‌رئیس مسئول ارتباطات؛ ایتان هی-سوک شین، نایب‌رئیس مسئول پیگیری؛ میریام استرادا کاستیو و مومبا مالیلا
- کارگروه تبعیض علیه زنان و دختران: کلودیا فلورس، رئیس؛ ایوانا کرسیتیچ، نایب‌رئیس؛ دوروتی استرادا-تانک، هاینالو و لورا نیریرینکی
- کارگروه ناپدیدسازی‌های قهری یا غیرارادی: گرازینا بارانوفسکا، رئیس و گزارشگر؛ آنا لورنا دل‌گادیو پرز، نایب‌رئیس؛ آوا بالده و گابریلا سائو پائو پریز-سالیس (Pau Pérez-Sales):
گزارشگر ویژه شکنجه و دیگر رفتارها یا مجازات‌های ظالمانه، غیرانسانی یا تحقیرآمیز

توییت دکتر حسین موسویان رئیس شورای مرکزی جبهه ملی ایران در باره اظهارات مارکو روبیو، وزیر خارجه دولت ترامپ

Friday, 9th October, 2026

آقای مارکو روبیو وزیر خارجه آمریکا ، خوب است قدری بیشتر مطالعه کنند تا بدانند که ایران یکی از اصلی ترین خاستگاه های تمدن بشری بوده و منشور کوروش در حدود پانصد سال قبل از میلاد، اولین منشور حقوق بشر و تبیین کننده کرامت انسانی در جهان بوده است.



سعید ماسوری پس از ۲۶ سال زندان بار دیگر به دادگاه رفت؛ اتهام تازه «تبلیغ علیه نظام»

زندانیان محکوم به اعدام در زندان قزلحصار و اعتراض به صدور و اجرای احکام اعدام شکل گرفته است.

وکیل او همچنین با اشاره به وضعیت حقوقی پرونده و بیش از دو دهه حبس موکلش، بر ضرورت بازنگری در حکم حبس ابد و فراهم شدن زمینه آزادی او تأکید کرده است.

گشوده شده است. رامین صفرنیا، وکیل دادگستری و وکیل سعید ماسوری، اعلام کرده که در این جلسه دفاعیات مربوط به پرونده موکلش را ارائه کرده است.

سعید ماسوری بیش از ۲۶ سال است که در زندان به سر می‌برد. گزارش‌های حقوق‌بشری می‌گویند پرونده جدید پس از حمایت او از

روز شنبه ۱۱ مهرماه ۱۴۰۵، جلسه رسیدگی به پرونده جدید سعید ماسوری، از قدیمی‌ترین زندانیان سیاسی ایران و محبوس در زندان قزلحصار کرج، در شعبه دوم دادگاه انقلاب کرج برگزار شد.

بر اساس گزارش‌های منتشرشده، پرونده تازه‌ای با اتهام «تبلیغ علیه نظام» علیه این زندانی سیاسی

...باید مسیر را عوض کنند و به سوی مردم و خواسته های آنان باز گردند. باید زندانیان سیاسی را آزاد کنند و حقوق و آزادی های اولیه ملت را محترم بشمارند و ماشین اعدام های روزانه را متوقف نمایند.

دست‌ها از دیوان کیفری بین‌المللی کوتاه

۱۴۰۵/۰۷/۰۴



رئیس‌جمهور آمریکا، ترامپ، از همه کشورها می‌خواهد از دیوان کیفری بین‌المللی خارج شوند و از اعمال تحریم‌ها خبر می‌دهد. اما در برابر این خواسته مقاومت‌هایی وجود دارد.

دیوان کیفری بین‌المللی (IGH) در لاهه بیش از پیش تحت فشار قرار گرفته است. دونالد ترامپ، در آخرین سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل، این دیوان را «نهادی بی‌وجدان» متعلق به «گروهی بدخواه از افراد» توصیف کرد که «از کنترل خارج شده‌اند». «اوج حملات لفظی رئیس‌جمهور آمریکا، فراخوان او به ۱۲۵ کشور عضو دیوان بود تا از این نهاد خارج شوند. آمریکا، مانند روسیه، چین، هند، اسرائیل و ترکیه، عضو دیوان کیفری بین‌المللی نیست.

دیوان کیفری بین‌المللی که در سال ۱۹۹۸ بر اساس «اساسنامه رم» تأسیس شد و از سال ۲۰۰۲ فعالیت خود را آغاز کرد، نقطه عطفی در تاریخ حقوق بین‌الملل به شمار می‌رود. برخلاف دیوان بین‌المللی دادگستری (IGH) که آن هم در لاهه مستقر است و به اختلافات میان دولت‌ها رسیدگی می‌کند، دیوان کیفری بین‌المللی افراد را مورد محاکمه قرار می‌دهد. اتهامات مطرح‌شده در این دیوان مربوط به جنایت‌های بسیار سنگینی همچون نسل‌کشی، جنایات جنگی، جنایت علیه بشریت و تجاوز نظامی است. این دیوان نقش خود را در مبارزه جهانی با بی‌کیفری می‌داند و بنا بر توضیحی که در وبسایت خود ارائه کرده، قرار است دادگاه‌های ملی را «تکمیل کند، نه جایگزین آنها شود.»

به‌ویژه از زمان بازگشت ترامپ به کاخ سفید، دیوان کیفری بین‌المللی بیش از پیش هدف خشم هواداران جنبش «ماگا» (Maga) «

قرار گرفته است. یکی از دلایل این امر، حکم بازداشت صادرشده علیه بنیامین نتانیاهو، نخست‌وزیر اسرائیل، است. دیوان کیفری بین‌المللی در نوامبر ۲۰۲۴ این حکم را صادر کرد و

همزمان حکم بازداشت یوآو گالانت، وزیر دفاع پیشین اسرائیل، و رهبران حماس، محمد ضیف، اسماعیل هنیه و یحیی سنوار را نیز صادر کرد.

دلیل دوم، تحقیقات درباره شهروندان آمریکایی به اتهام ارتکاب احتمالی جنایات جنگی در افغانستان است که دیوان کیفری بین‌المللی اجازه انجام آن را صادر کرده است.

در سال ۲۰۲۰، در نخستین دوره ریاست‌جمهوری ترامپ، دولت آمریکا به دلیل همین تصمیم، فائو بنسودا، دادستان وقت دیوان کیفری بین‌المللی، را تحریم کرد. در دوران ریاست‌جمهوری جو بایدن، تحریم‌های اعمال‌شده علیه بنسودا لغو شد.

ترامپ در سخنرانی خود در سازمان ملل در ابتدای هفته اعلام کرد که آمریکا هرگز اجازه نخواهد داد علیه شهروندان آمریکایی تحقیق شود یا آنان «در محاکمه‌های نمایشی توسط یک دادگاه ضدآمریکایی که هیچ صلاحیتی نسبت به ما ندارد» تحت پیگرد قرار گیرند.

آیا ترامپ تحریم‌های بیشتری علیه دیوان کیفری بین‌المللی در نظر دارد؟

کمی پیش از آن، روزنامه وال‌استریت ژورنال گزارش داده بود که ترامپ در حال آماده‌سازی «تحریم‌های شدید و گسترده‌ای» علیه دیوان کیفری بین‌المللی است؛ تحریم‌هایی که می‌تواند این نهاد را تا حد زیادی از نظام مالی جهانی جدا کند. جزئیات این اقدامات هنوز مشخص نیست.

با این حال، روشن است که رئیس‌جمهور آمریکا از این طریق فشار بر دیوان را به شکل محسوسی افزایش داده است. ترامپ اندکی پس از آغاز دومین دوره ریاست‌جمهوری خود در سال ۲۰۲۵ نیز ورود مدیران، کارکنان و اعضای دیوان و همچنین اعضای نزدیک خانواده آنها به آمریکا را ممنوع کرد.

در تابستان ۲۰۲۵، دولت آمریکا همچنین چهار قاضی زن دیوان کیفری بین‌المللی در لاهه را به‌صورت شخصی تحریم کرد. به گفته مارکو روبریو، وزیر امور خارجه آمریکا، این قضات «به‌طور فعال در اقدامات غیرقانونی و بی‌اساس دیوان کیفری علیه آمریکا و متحد وفادار ما، اسرائیل، مشارکت داشته‌اند.»

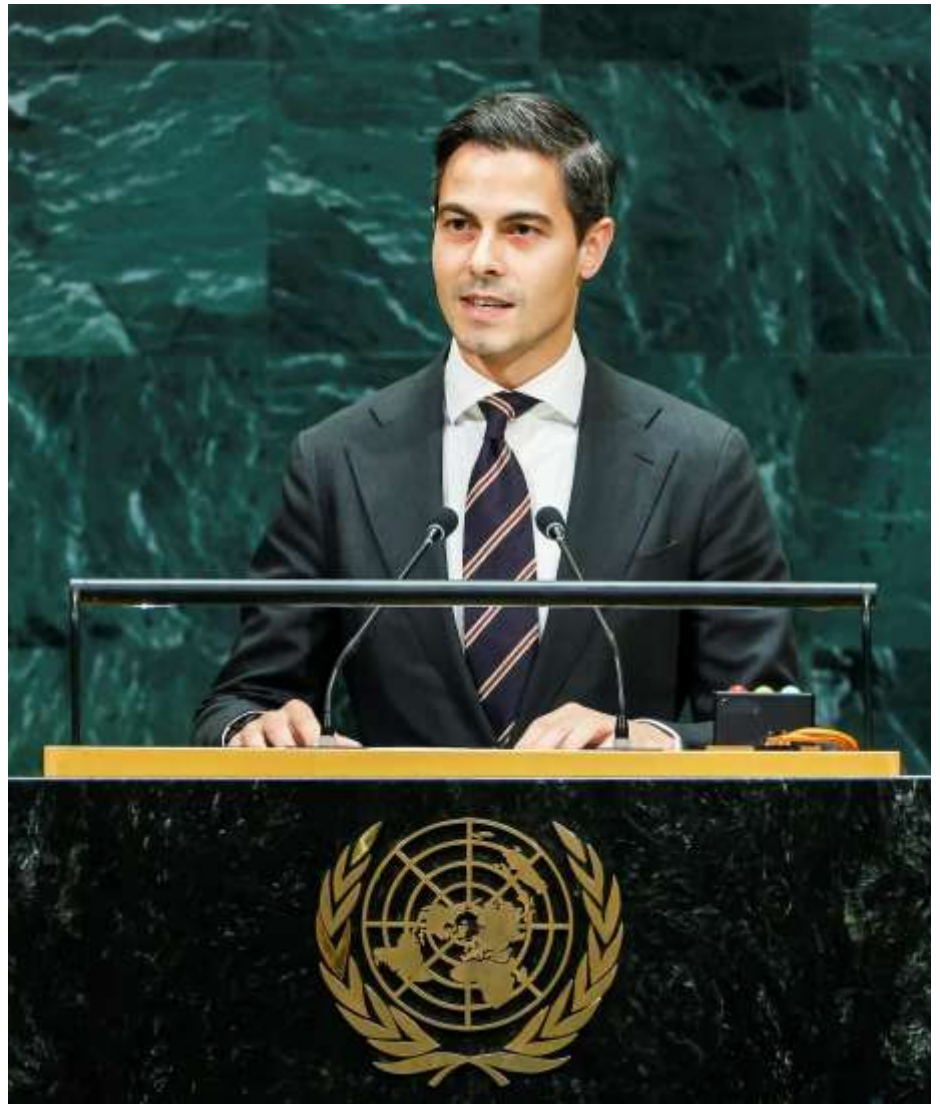
نهادهایی که از مردم و گروه‌های جمعیتی محافظت می‌کنند «موضع گرفت.

او در واکنش به حملات علیه دیوان کیفری بین‌المللی گفت تنها یک پاسخ می‌توان داشت: «دست از سر ICC و همه نهادهای دیگری که از نظم حقوقی بین‌المللی محافظت می‌کنند، بردارید.»

پیامدهای این تضعیف نهادهای بین‌المللی هم‌اکنون نیز قابل مشاهده است؛ برای نمونه در لوکزامبورگ، جایی که بانک دولتی «اشپویرکس» در ابتدای سال جاری دو حساب متعلق به دیوان کیفری بین‌المللی را بست، زیرا از پیامدهای احتمالی این اقدام بر روابط تجاری خود با آمریکا بیم داشت.

احزاب چپ مخالف دولت پس از آن، دولت لوکزامبورگ را متهم کردند که از روی اطاعت پیشاپیش از ترامپ، در دفاع از دیوان کیفری بین‌المللی کوتاهی کرده است.

به نقل از تاتس ۲۵ سپتامبر ۲۰۲۶



است؛ اتهاماتی که او رد می‌کند. خان از سال ۲۰۲۵ دیگر به‌طور رسمی در مقام خود ظاهر نشد و در ماه ژوئیه، در پی رأی کشورهای عضو و در جریان یک نشست فوق‌العاده، از سمت خود برکنار شد. او پیش از آن نیز تعلیق شده بود.

یوهان واده‌فول، وزیر امور خارجه آلمان، در گفت‌وگو با شبکه رادیویی «دویچلندفونک» اعلام کرد که آلمان «طبیعتاً» از این دیوان خارج نخواهد شد. او گفت دیوان کیفری بین‌المللی «یک نهاد مهم» است و به‌عنوان «بخشی از یک نظم مبتنی بر قواعد»، بیانگر «تفکیک قوا، حاکمیت قانون و اجرای اصول بشردوستانه» است.

حمایت از هلند

روب یتن، نخست‌وزیر هلند، نیز از دیوان حمایت کرد. او که در مقابل مجمع عمومی سازمان ملل سخن می‌گفت، با قاطعیت در برابر «تضعیف

به گفته رویو، دو نفر از این قضات «تحقیقات بی‌اساس» علیه نیروهای نظامی آمریکا در افغانستان را دستور داده بودند و دو قاضی دیگر به دلیل صدور «احکام بازداشت نامشروع» علیه نتانیاهو و گالانت تحریم شدند.

این چهار قاضی اجازه ندارند در آمریکا مالکیتی داشته باشند یا با شرکت‌ها و شهروندان آمریکایی معامله کنند. پس از آن نیز تحریم‌های بیشتری علیه قضات و دادستان‌های دیوان اعمال شد که آخرین موارد آن شامل توموکو آکانه، رئیس دیوان، و عبدالیه سی، وکیل ارشد کنونی، بوده است.

در دو سال گذشته، دیوان کیفری بین‌المللی - که در زبان انگلیسی با نام ICC شناخته می‌شود - همچنین به دلیل تحقیقات درباره کریم خان، دادستان ارشد خود، در کانون توجه قرار داشته است.

خان به آزار جنسی کارکنان زن و سوءاستفاده از قدرت متهم شده

کلنل محمدتقی خان پسیان از کودتا تا قیام؛ ملی‌گرای دوران قاجار که مدال شجاعت گرفت



سالروز کشته شدن کلنل محمدتقی پسیان
متولد ۱۲۷۰ در تبریز، اولین خلبان ایران، پانگانیست و بتیانگزار
اولین گروه موزیک نظامی به سبک نوین

محمدتقی خان در ۲۲ سالگی ارتقای درجه یافت و فرماندهی گردان همدان را به دست آورد. وی در همدان و به خاطر ایستادگی در برابر اشرار مدال شجاعت کسب کرد. این دوران مصادف بود با آغاز جنگ جهانی اول و با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، خاک کشور توسط نیروهای روسیه و انگلستان اشغال شد.

کلنل محمدتقی خان پسیان نمونه تمام عیار تفکر حاکم در میان ژاندارم‌های جوان روزگار مشروطیت بود. کسی که به خاطر روحیه ناسیونالیستی‌اش مشهور است. در این مطلب درباره کلنل محمدتقی خان پسیان بخوانید.

به گزارش روزیاتو، استفانی کرونین، پژوهشگر سرشناس در کتاب کلنل پسیان (ناسیونالیسم انقلابی در ایران) می‌نویسد:

کلنل پسیان در دوران زندگی پرجاذبه‌ی خود به جایگاه قهرمانی ناسیونالیست رسید. بعد از مرگ نیز مقام شهید یافت و در این مقام باقی ماند. این همه بی‌گمان تا حدی برآمده از خصایل شخصی او بود که حتی دشمنانش به آن معترف بودند و بخشی نیز نتیجه ناکامی روشنفکران ایرانی در جریان سرکوب مشروطه و پدید آمدن ناسیونالیسم پر ابهام دوران پهلوی.

کلنل پسیان، برخلاف سیدضیاء انگ حمایت از انگلستان را نخورده بود و اصولاً حیثیت ناسیونالیستی او خدشه‌ناپذیر بود. جنبشی که به رهبری او برپا شد بی‌تردید نویدبخش تحقق آرمان مشروطیت و تجدید حیات سیاسی آن و نیز آغاز دوره‌ای از پیشرفت و توسعه بر پایه قانون و عدالت بود.

رژیم ژاندارم در طول عمر کوتاه خود در مشهد هر چند به‌گونه‌ای بنیانی نظام اجتماعی و اقتصادی موجود را آماج نگرفت، اما به کوششی راستین برخاست تا اصلاحاتی به انجام رساند و فساد و سوءاستفاده از قدرت و امتیاز را از میان بردارد و علاوه بر این،

بزرگان تبریز از جمله امیرکبیر و امیرنظام گروسی داشتند. دو تن از اعضای این خاندان سلطان غلامرضا خان پسیان و یاور علیقلی خان پسیان در جنگ جهانی اول کشته شدند. اکثر اعضای خاندان پسیان از صاحب‌منصبان نظامی بودند و غلامرضا خان و علیقلی خان در جنگ با انگلیسی‌ها بود که کشته شدند.

محمد تقی خان پسیان تحصیلات ابتدایی را در مدرسه لقمانیه تبریز پشت سر گذاشت و علوم و زبان‌های خارجی را در این مدرسه آموخت.

با گروه‌هایی که تا آن زمان نادیده گرفته می‌شدند رفتاری دموکراتیک در پیش گرفت و کوشید تا رفاه اجتماعی را افزایش دهد.

محمدتقی خان پسیان در سال ۱۲۷۰ هجری شمسی به دنیا آمد. پدرش یاور محمد باقر عنایت‌السلطنه و مادرش عزت‌الحاجیه نام داشت. جد وی رستم بیگ، بعد از عهدنامه ترکمنچای که طی تعدادی از شهرهای ایران از آن جدا شد برای ادامه زندگی به تبریز مهاجرت کرد. رستم بیگ و فرزندش یاور محمد باقر خان روابط بسیار نزدیک و صمیمی با

نخستین خلبان ایرانی

محمدتقی خان پس از این ماجرا مدتی از خدمت کناره‌گیری کرد و برای درمان به آلمان رفت. وی در آلمان خلبانی و هوانوردی آموخت و توانست با ثبت ۳۳ پرواز بدل به اولین ایرانی شود که خلبان شد.

سیدعلی آذری در کتاب «اولین هوانورد ایرانی در آسمان آلمان» می‌نویسد:

«در آن دورانی که از آثار و اختراعات حیرت‌انگیز و شگفت‌آور اروپا فقط معدودی اتومبیل در کشور ما راه یافته بود و در آن موقع که از

تعمیرات جزئی آن هم عاجز بودیم، کلنل محمدتقی خان پسیان فرزند لایق ایران که نبوغ در سیمای آن پدیدار است، در صفوف لشکریان آلمان با طی ادوار صنوف مختلف، کار زمین را تا حد ممکن ساخت و با عظمت روحی به کار آسمان پرداخت. در تمام پروازهایش نگاهش را به سوی آسمان ایران معطوف ساخته و آرزو داشت مکانیسم هوانوردی را که خود طی کرده‌بود در کشور خود آموزش داده و هنر هواپیمایی را در آسمان کشور خویش نمایان سازد و جوانان وطن را در این کار آموزش و پرورش دهد.»

پسیان بعد از مدتی دوباره به ایران بازگشت. وی در آلمان علاوه بر هوانوردی به فعالیت‌های فکری و فرهنگی هم پرداخت و دو کتاب یکی کتاب بیوگرافی خودش تحت عنوان سرگذشت یک جوان وطن‌دوست و کتابی درباره تجربیاتش در جنگ غرب کشور تحت عنوان جنگ مقدس، از بغداد تا ایران را به رشته تحریر درآورد.



تشکیل دادند. محمدتقی خان نیز پسیان به آنها پیوست و در سال ۱۲۹۵ شمسی در نبرد معروفی ارتش روسیه را شکست داد.

محمدتقی خان بارها با نیروهای کم‌تعداد خود علیه قوای روس مقاومت کرد و در جریان این مقاومت‌ها مدال صلیب آهنین را از آن خود کرد.

در متن اهدای این نشان آمده که:

«ماژور محمدتقی خان، به درستکاری فوق‌العاده و شجاعت و تحقیر مرگ، و

عزم و پردلی معروف است. «ماژور محمدتقی خان چندین بار، با وجود آنکه قوایی کمتر از روس‌ها داشت، چنان پافشاری نمود که قوای عثمانی، با فرماندهی شوکت بیک، بدون هیچ آسیبی عقب نشینی کردند.

محمدتقی خان پس از پیروزی سخنرانی بسیار پرشور و میهن‌پرستانه‌ای ایراد کرد که طی آن برخی از نیروهای قزاق نیز به پسیان پیوستند.

در کتاب استغفانی کرونین از قول کوئن سفیر بریتانیا درباره پسیان چنین آمده است: «این استعداد را دارد که اعتماد دیگران را جلب کند، شجاعتی بی‌حد، توانایی فکری تردیدناپذیر که [به او امکان می‌دهد بدل به قهرمان ملی شود.»

وی در آستانه انقلاب مشروطه به تهران آمد و برای تکمیل تحصیلات خود راهی مدرسه نظامی شد. با ورود به تهران در منزل حمزه خان پسیان که از آجودان‌های مظفرالدین شاه بود سکونت کرد.

محمدتقی پنج سال در این مدرسه ادامه تحصیل داد و در سال آخر تحصیل، از سوی وزارت جنگ با درجه نایب دومی [ستوان دومی] فارغ‌التحصیل شد و به خدمت ژاندارمری درآمد.

پس از دوسال به درجه سلطانی [سروانی] ارتقا پیدا کرد و از طرف مدرسه نظام و با معرفی ژنرال کستریش به ژنرال یالمارسون به مدت شش ماه و به عنوان صاحب منصب داوطلب و به مدت شش ماه در سال ۱۲۹۱ با سمت معلم و مترجم در مدرسه ژاندارمری یوسف‌آباد به کار خود ادامه داد.

در همین ایام بود که از طرف افسران سوئدی به عنوان آجودان مترجمی ریاست گروهان سراب مامور و عازم همدان شد. اولین جرقه‌های شایستگی نظامی و فعالیت سیاسی محمد تقی خان پسیان در همدان بود که زده شد.

درخشش یک نابغه

محمدتقی خان در ۲۲ سالگی ارتقای درجه یافت و فرماندهی گردان همدان را به دست آورد. وی در همدان و به خاطر ایستادگی در برابر اشرار مدال شجاعت کسب کرد. این دوران مصادف بود با آغاز جنگ جهانی اول و با وجود اعلام بی‌طرفی ایران، خاک کشور توسط نیروهای روسیه و انگلستان اشغال شد.

این موضوع برای پسیان که گرایش‌های ناسیونالیسم و میهن‌پرستانه بسیار شدیدی داشت گران آمد و او را واداشت که در اولین اقدام سیاسی و نظامی خود نبردی را علیه نیروهای قزاق، که تحت فرماندهی روس‌ها بودند، ترتیب دهد. قوای ژاندارم تحت فرمان پسیان به منظور تجهیز و تقویت خود موجودی بانک شاهی را مصادره و دو کنسول روسیه و انگلستان را از شهر بیرون راندند.

تحقیر مرگ توسط ماژور محمدتقی خان

در همین ایام عده‌ای از نمایندگان مجلس شورای ملی به کرمانشاه رفتند. دولتی به نام دولت مهاجرین

پسیان که علاقه فراوانی هم به شعر داشت در آلمان دست به ترجمه چند شعر هم زد. شعرهایی که با روحیه و طبع رمانتیک و ناسیونالیست کلنل همخوانی داشت. او در آلمان اشعاری از آلفونس دلامارتین و رایبندرات تاگور را ترجمه کرد و همزمان به فراگیری موسیقی غربی و به طور خاص پیانو پرداخت. برخی از اشعار ایرانی را به آلمانی ترجمه و نت نویسی کرد.

در زمینه فعالیت سیاسی هم در آلمان با چهره‌های رادیکالی مانند سید حسن تقی‌زاده که مجله کاوه را اداره می‌کرد ارتباط برقرار کرد و همکاری نمود. این ارتباط و همکاری بسیار در پیدا کردن یک مشی سیاسی رادیکال توسط پسیان تاثیرگذار بود.

محمدتقی خان با وقوع انقلاب اکتبر و شکست آلمان در جنگ جهانی اول، مجدداً به ایران بازگشت و به خدمت در ژاندارمری مشغول شد. بازگشت وی مصادف شد با ارتقای درجه‌اش وی به مقام کلنل [سرهنگ] و انتصاب به ریاست هنگ خراسان.

استفانی کرونین درباره وضعیت سیاسی آن روزهای خراسان می‌نویسد: «اگرچه خراسان همچون آذربایجان مرزی طولانی با روسیه داشت و سیل مهاجرت کارگران ایرانی به ترکستان به راستی چشمگیر بود، نفوذ سیاسی و ایدئولوژیک سوسیال‌دموکرات‌های روس در اینجا بسیار ضعیف بود. اما در این میان جمعیتی از آذری‌ها و قفقازی‌های ساکن مشهد به گونه‌ای استثنایی پذیرای گرایش‌های سیاسی رادیکال بودند و همین عنصر شالوده حمایت

محلی از قیام پسیان را فراهم کرد.» خراسان تا پیش از ورود کلنل پسیان انتظام وضعیت خوبی نداشت و ژاندارمری آن ناحیه درگیر فساد بود. آنطور که در کتاب غلامحسین

صالح‌زاده ذکر شده «رئیس ژاندارمری پیش از کلنل حواله‌های حقوق زبردستان را شخصاً نقد می‌کرد و حقوق آنان را پرداخت نمی‌کرد.»

کلنل پسیان دست به اصلاحات بنیادینی در خراسان زد. درآمد‌های آستان قدس را اصلاح کرد و راه را بر منافع شخصی بست. تعلیم و تربیت و ساخت و ساز را رونق بخشید و به مرمت بناهای تاریخی پرداخت. مردم خراسان دوره کوتاه زمامداری کلنل را دوره شفافیت مالی و عدالت می‌دانستند.



برنامه اصلاحات همه جانبه‌ای پردازد که سیدضیاء زمانی کوتاه مهم‌ترین نماینده آن شده بود..»

اما مهم‌ترین انگیزه پسیان برای قیام خراسان انتخاب قوام‌السلطنه به نخست وزیر ایران بود. انتخابی که کلنل پسیان را بسیار پریشان و آشفته کرد.

استفانی کرونین در کتاب خود درباره اوضاع آن زمان کلنل چنین آورده است: «پسیان ظاهراً دو راه پیش پای خود می‌دید: یکی مقاومت در برابر تهران و دیگری ترک خراسان و رفتن به اروپا. البته این دعوی را هم بر زبان آورده بود که با دویست ژاندارم حکومت قوام در مشهد را ساقط کرده و حالا با چهار هزار نفری که زیر فرمان دارد می‌تواند ظرف سه ماه تهران را بگیرد. «آخر سر، اما کلنل تصمیم به مقاومت گرفت.

نبرد قزاق و ژاندارم

اولین حمله علیه نیروهای ژاندارمری در ۲۰ مرداد ۱۳۰۰ روی داد که شوکت المولک به تعدادی ژاندارم حمله و آنها را خلع سلاح کرد. نکته جالب توجه سکوت رضاخان در کشمکش میان احمد قوام و کلنل پسیان بود.

استفانی کرونین علت این سکوت را در کتاب خود چنین می‌داند: «به راستی جای شگفتی است که رضاخان هر چند در آن ایام بر تهران مسلط بود، در کشاکش میان پسیان و حکومت نه تنها خودی نشان نداد، بلکه اصولاً از دیده‌ها پنهان ماند.

کرونین می‌نویسد: «کلنل پسیان حالا به چیزی کمتر از تغییرات بنیانی در تشکیلات اداری آستان قدس رضایت نمی‌داد و بر آن بود که عایدات آن را به طور کامل به مصارف مناسب نظیر تعلیم و تربیت و امور خیریه و نگهداری و مرمت بناهای آستان‌قدس و نظایر آن برساند و راه بر منافع شخصی ببندد. صبح روز هفدهم اردیبهشت‌ماه پسیان به موجب حکم سیدضیاء، نخست‌وزیر، همه مقامات بالای آستان قدس به استثنای متولی‌باشی را بازداشت کرد. این افراد را در خانه‌ی خودشان بازداشت شدند و صد ژاندارم و سی نفر از نیروی نظمیه که جملگی داوطلب بودند شرکت کردند.»

کرونین این اقدام را نخستین گام برای اعمال نظارت حکومت بر موقوفات در ایران می‌داند.

نبرد با دولت مرکزی

مشکل کلنل پسیان با حکومت مرکزی از دوران برکناری دولت سیدضیاء آغاز شد. از منظر ناسیونالیست‌های انقلابی و رادیکال مثل پسیان و هوادارانش سقوط دولت سیدضیاء نه به واسطه کودتای رضاخان که به واسطه ضد کودتای سرآمدان سنتی حکومت قاجار انجام شده بود.

استفانی کرونین درباره این موضوع در کتاب خود نوشته است: «در واقع همین ضد کودتا بود که پسیان حاضر به پذیرش آن نبود و او را برآن داشت که از پایگاه خود در مشهد به دفاع از



کانون این مبارزه خصومت شخصی میان قوام و کلنل بود، هرچند واکنش حکومت، بی هیچ تردید، با نابودی رضاخان تایید می‌شد که نابودی پسیان و هرچه پسیان نماینده‌اش بود پیش شرطی اساسی در افزایش و تحکیم قدرت او به شمار می‌رفت. یکی از دلایل انتصاب قوام به ریاست وزرا شاید همین بود که رضا خان می‌دانست قوام بیش از هر کس دیگر در مخالفت با پسیان تا پایان کار او ثابت قدم باقی خواهد ماند.»

سرانجام دولت تصمیم گرفت ضربه کاری و نهایی را به کلنل پسیان وارد کند. در اوایل مهرماه کردهای شمال خراسان یعنی بجنورد، قوچان و شیروان به دستور احمد قوام و با رهبری سردار معزز بجنوری علیه کلنل پسیان دست به شورش زدند. کلنل تا مهرماه ۱۳۰۰ قیام خود را در خراسان ادامه داد، اما با خیانتی که کرونین آن را محصول حضور انگلیسی‌ها و هماهنگی با دولت مرکزی می‌داند، در شورش کردها در شمال خراسان، مغلوب شد.

مرگ محمدتقی خان

در اوایل مهرماه، شورش پرتوان کردها در شمال یعنی در ناحیه بجنورد، شیروان و قوچان، پایه‌ریزی شد. این شورش را سردار معزز بجنوردی و سایر روسای طوایف مرزنشین کرد. دولت مرکزی او را یاغی معرفی کرده بود و سردار معزز، حاکم بجنورد، که تا چندی پیش به کلنل وعده‌ی پشتیبانی از حکومت مستقل او در خراسان را داده بود، از همکاری سر باز زد و کردهای قوچان را مسلح و برای حمله به ژاندارم‌ها تشویق‌شان کرد.

کلنل برای کمک به ژاندارم‌هایش راهی جبهه قوچان شد، اما عرصه بر او تنگ شد و از دست دادن نیروهایش و از آن‌سو فرار برخی از همراهانش سبب شد او با عده‌ی خیلی تنها و بی‌مهمات بماند. بعدها در روایت‌های شفاهی گفتند او تا آخرین فشنگی که داشت جنگید و بعد کشته شد. سرش را از بدنش جدا کردند و به قوچان بردند.

کرونین می‌نویسد: «زمانی که کلنل به دیدار مرگ می‌رفت تنها معدودی از سربازان ساده در کنار او باقی مانده بودند. «ظاهراً ۱۲ نفر از یارانش کشته شده و ۱۲ نفر تسلیم شده و

کرونین می‌نویسد: «این افسران که سرشار از روحیه مشروطه‌خواهی بودند و به گرایش ناسیونالیستی شدید شهرت داشتند، درست نقطه مقابل دیویزیون قزاق به شمار می‌آمدند که از دیرباز نماینده ارتجاعی‌ترین گرایش‌ها در جامعه ایران بودند.»

احتمالاً شماری از ایشان هم قبل از درگیری از میدان نبرد گریخته بودند. کلنل محمدتقی خان پسیان نمونه تمام عیار تفکر حاکم در میان ژاندارم‌های جوان روزگار مشروطیت بود. ژاندارم‌ها، برخلاف قزاق‌ها، تحصیل‌کرده بودند و تجربه‌ی آموزش آکادمیک در کشورهای پیشرفته را داشتند. آن آرمان‌گرایی که در ذهن این قشر بود در زندگی و عملکرد محمدتقی‌خان پسیان به حد اعلا رسید.



دهم مهرماه ۱۳۰۰ کلنل که تلاش می‌کرد کردهای قوچان را به اطاعت از خودش برگرداند، در حالی که اشعار حماسی می‌خواند کلوله‌باران شد و سرش را بریدند. عارف قزوینی، خبر را که شنید این رباعی را سرود: این سر که نشان سرپرستی است / امروز رها ز قید هستی است / با دیده عبرتش ببینید / این عاقبت وطن پرستی است. عارف قزوینی سوگ و تأسف خود از مرگ کلنل پسیان را در تصنیفی به نام گریه‌کن سرود و در سال ۱۳۰۱ آن را در صحنه گراند هتل اجرا کرد. خوانندگانی مانند قمرالملوک وزیری و غلامحسین بنان نیز این تصنیف را خوانده‌اند.

چه کسانی از جانب «ما» سخن می‌گویند؟

از «مای حکومتی» تا «مای متکثر مستقل»



تجمع ضد جنگ - لاهه ۱ تیر ۱۴۰۴ - ۲۲ ژوئن ۲۰۲۵

جلال رستمی گوران - در شرایط جنگ، جمهوری اسلامی می‌کوشد مرز میان «ایران»، «مردم ایران» و حکومت را کمرنگ کند و مخالفت با حمله خارجی را در قالب یک «مای حکومتی» تعریف کند. اما آیا می‌توان هم با جنگ و مداخله خارجی مخالف بود و هم در این «ما» حل نشد؟ این دیدگاه از امکان شکل‌گیری یک «مای متکثر مستقل» می‌گوید؛ مایی که دفاع از ایران را با دفاع از آزادی، کرامت انسانی و حق تعیین سرنوشت مردم پیوند می‌زند.

۶ مهر ۱۴۰۵

در روزهای اخیر، هنگام دنبال کردن خبرها و بحث‌هایی دربارهٔ تماس برخی از مقامات جمهوری اسلامی با شماری از ایرانیان خارج از کشور، کسانی که خود از منتقدان یا مخالفان جمهوری اسلامی به شمار می‌آیند، به‌طور اتفاقی به ویدیویی از افتتاحیهٔ جشنوارهٔ کن در سال ۲۰۲۵ برخوردیم. رابرت دنیرو، هنرپیشهٔ مشهور آمریکایی، در این افتتاحیه، هنگام دریافت نخل طلای افتخاری، سخنرانی شديداً انتقادی‌ای دربارهٔ ترامپ، دولت او و در مجموع شیوهٔ حکمرانی‌اش ایراد می‌کند. او در بخشی از این سخنرانی می‌گوید: «در کشور من، ما با تمام توان برای دفاع از دموکراسی می‌جنگیم؛ چیزی که زمانی آن را امری بدیهی می‌دانستیم.»^۱

در نگاه نخست، میان این سخنرانی و خبرهای مربوط به دعوت از برخی نام‌های شناخته شده برای بازگشت به ایران، ارتباط مستقیمی وجود نداشت، اما همین بخش از سخنرانی دنیرو، ذهن مرا دوباره به پرسشی بازگرداند که مدتی است با آن کلنجار می‌روم: نسبت وطن با حکومت چیست؟ وقتی حکومتی خود را با نام وطن معرفی می‌کند - و تنها اگر به یک نمونه از شیوه حاکمیت آن بتوان اشاره داشت - مخالفان خود را به‌شدت سرکوب می‌کند، اعدام و شکنجه می‌کند.

دیگری نیز از طرف حکومت فعال شده است: ساختن یک «ما» بر پایهٔ ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم و وطن‌دوستی که می‌توان به آن ملی‌گرایی یا ناسیونالیسم و وطن‌دوستی «اضطراری» نام نهاد.

در چنین فضایی، مرز میان سه مفهوم متفاوت، یعنی ایران، مردم ایران و جمهوری اسلامی، مخدوش و هم‌زمان مرز میان مخالفت سیاسی و خیانت نیز عمداً کمرنگ می‌گردد. منتقدی که دیروز مخالف حکومت بود، امروز - بخصوص در شرایط جنگی - باید ابتدا ثابت کند که در کنار دشمن نیست.

همین وضعیت ناگهان فضای زبانی و گفتمانی را نیز تغییر می‌دهد. سپاه پاسداران جمهوری اسلامی به «پاسداران ما»، موشک‌های جمهوری اسلامی به «موشک‌های ما» و حتی فرماندهان نظامی به «سرداران ما» بدل می‌شوند.

مخالفت با این حکومت و دفاع از وطن یا سرزمین مادری چگونه می‌توانند در کنار یکدیگر قرار گیرند؟ آنچه برای من در این میان تأمل‌برانگیز است، نه فقط تماس حکومت با چند چهرهٔ منتقد و مخالف، بلکه تلاشی است برای ساختن یک «ما» از مجموعه‌ای به‌شدت ناهمگون. کسانی که در جریان جنگ با حملهٔ خارجی به ایران مخالفت کرده بودند، از یک جنس نیستند؛ از افرادی گرفته که با وجود انتقادهایی، همچنان نسبت خویشاوندی با جمهوری اسلامی دارند، تا مخالفانی که سال‌ها هزینهٔ سنگین مخالفت خود را پرداخته‌اند.

اما حالا در گفتمان رسمی حکومت، همهٔ این مرزها زیر یک عبارت گرد می‌آیند: «آنها پای ایران ایستاده‌اند.» این «پای ایران ایستادن» دقیقاً به چه معناست؟

گفتمان «مای حکومتی»

در نزدیک به نیم قرن که از استقرار جمهوری اسلامی می‌گذرد، حکومت، چه در شرایط عادی و چه در شرایط بحرانی، با بخش بزرگی از جامعه در تعارض بوده و از شیوه‌های مختلف سرکوب استفاده کرده است. اما در لحظه‌های جنگ و بحران، سازوکار

این شیوهٔ گفتمانی، به‌ویژه با توجه به نقش رسانه‌ها و فضای مجازی که حاکمیت بر آنها کنترل دارد، تلاش می‌کند حتی بخشی از روشنفکران و مخالفان را، برای آنکه متهم به همکاری با دشمن خارجی نشوند، با این گفتمان و «مای حکومتی» همراه کند و به این ترتیب نشان دهد که حکومت نه‌تنها قدرت سیاسی و نیروهای سرکوب را در اختیار دارد، بلکه در لحظه‌های بحرانی توانایی این را نیز دارد که حق تعریف «ما» را در انحصار خود بگیرد.

هانا آرنت در کتاب بسیار مهم خود، *Elemente und Ursprünge totaler Herrschaft*، «عناصر و خاستگاه‌های حاکمیت تمامیت‌خواه»، با بررسی یهودی‌ستیزی، امپریالیسم و حاکمیت تمامیت‌خواه، در فصل پایانی کتاب، «ایدئولوژی و ترور»، به مسئلهٔ شکل تازه‌ای از حکومت می‌پردازد.^۳

آرنت معتقد است در حکومت‌های تمامیت‌خواه مابا شکل تازه‌ای از حاکمیت روبه‌رو هستیم که از اساس با اشکال و نوع شناخته‌شدهٔ سرکوب سیاسی در حکومت‌های استبدادی، خودکامه و دیکتاتوری که می‌شناختیم متفاوت است. او اضافه می‌کند که: از همین‌جاست که این پرسش دربارهٔ ماهیت حقیقی حاکمیت‌های تمامیت‌خواه مطرح می‌شود: آیا ما با شکل تازه‌ای از حکومت روبه‌رو نیستیم، شکلی نوین که تاریخ تا آن زمان با آن روبه‌رو نبوده یا برای ما ناشناخته مانده است؟

از این منظر، می‌توان جمهوری اسلامی را نیز شکل جدید و خاصی از یک حکومت توتالیتر در قرن بیست‌ویکم ارزیابی کرد؛ حکومتی که با وجود تمام عقب‌ماندگی‌های تاریخی خود، از امکانات جهان مدرن استفاده کرده و با بهره‌گیری از سازوکارها و اتاق‌های فکر متعدد، برای سیاست‌های خود برنامه‌ریزی می‌کند. از این نظر، شاید بتوان بار دیگر بر اهمیت نظریهٔ آرنت دربارهٔ نوع تازه‌ای از حکومت توتالیتر تأکید کرد و آن را امروز دربارهٔ جمهوری اسلامی نیز به کار گرفت.

«مای متکثر مستقل»

ابتدا برای اینکه نشان داده شود منظور از این «مای متکثر مستقل» چیست، توضیح مختصری دربارهٔ آن ضروری به نظر می‌رسد.

این «مای متکثر مستقل» یک «مای» یک‌دست و هم‌شکل نیست.

مخالفت آن با جنگ به معنای چشم‌پوشی از مخالفت با جمهوری اسلامی و مطالبات سیاسی و اجتماعی خود نیست. برعکس، این «ما» می‌تواند هم‌زمان با هرگونه حمله و تجاوز خارجی مخالفت کند و در همان حال بر مطالبات خود، در مبارزه با جمهوری اسلامی، برای آزادی، کرامت انسانی، حق تعیین سرنوشت و تغییرات سیاسی تأکید کرده و برای آن مبارزه کند.

از این منظر، مخالفت با جنگ قطعاً باید بخشی از نقد سیاست‌های جنگ‌طلبانهٔ جمهوری اسلامی نیز باشد؛ اعتراض برای وارد کردن فشار بر حکومت تا از سیاست‌هایی که ایران را به سوی تنش، درگیری و ویرانی بیشتر سوق می‌دهند دست بردارد.

بنابراین «مای متکثر مستقل» نه در «مای حکومتی» حل می‌شود، نه مخالفت با جمهوری اسلامی را به معنای همراهی با قدرت خارجی می‌فهمد و نه اجازه می‌دهد حکومت در این تلاش مفهوم ایران را هم مصادره کند.

در اینجا است که به مسئلهٔ مخالفان جمهوری اسلامی می‌رسیم؛ بخشی از مخالفانی که صادقانه دغدغهٔ آزادی، سرنوشت ایران و مبارزه با جمهوری اسلامی را دارند و درست به همین دلیل نیز مخالف جنگ هستند. آنان باید نشان دهند که جامعهٔ ایران را جامعه‌ای متکثر می‌بینند، نه امتی یکدست. باید نشان دهند که نه پیاده‌نظام فردی خاص‌اند و نه ابزار دست قدرت‌های خارجی؛ با هرگونه تجاوز خارجی مخالف‌اند، همان‌گونه که با استبداد داخلی مخالف‌اند و با آن مبارزه می‌کنند. دفاع از ایران برای آنان، بیش از هر چیز، دفاع از جان، آزادی، کرامت و حق تعیین سرنوشت مردم ایران به دست خود آنان است. اما درست در همین نقطه پرسشی اساسی مطرح می‌شود: آیا مخالفان جمهوری اسلامی توانسته‌اند بر پایهٔ چنین برداشتی از ایران و جامعهٔ متکثر آن، «مای» مستقل خود را شکل دهند؟

مشکل «مای متکثر مستقل»

در میان طیف‌های مختلف مخالفان جمهوری اسلامی، با وجود تلاش‌هایی که گاه برای ایجاد اتحاد صورت می‌گیرد، کمتر شاهد تداوم و شکوفایی این تلاش‌ها هستیم. همین امر نشان می‌دهد که مسئله تنها ناتوانی در ایجاد اتحاد نیست؛ مشکل بنیادی‌تر، ناتوانی در ساختن

یک «مای» مستقل، اجتماعی، متکثر و دموکراتیک است؛ مایی که نه در برابر تهدید خارجی در «مای حکومتی» حل شود و نه برای مخالفت با حکومت، سرنوشت و استقلال ایران را نادیده بگیرد.

در متن چنین زمینه‌ای، شعر حمید مصدق معنایی تازه پیدا می‌کند. مصدق در منظومهٔ «آبی، خاکستری، سیاه»، که در میانهٔ دههٔ ۱۳۴۰ سروده و منتشر شد، شعری دارد که بعدها، به‌ویژه در سال‌های آغازین انقلاب، در میان نسل‌های مختلف، از جمله دانشجویان و مخالفان شاه، رواج فراوان یافت. این شعر را شاید بتوان امروز نیز، در پرتو مسئلهٔ «ما» و دشواری شکل‌گیری یک «مای متکثر مستقل»، از نو خواند:

«چه کسی می‌خواهد
من و تو ما نشویم
خانه‌اش ویران باد!
من اگر ما نشوم، تنه‌ایم
تو اگر ما نشوی، خویشتنی

...

از کجا که من و تو
شور یکپارچگی را در شرق
باز برپا نکنیم
از کجا که من و تو
مشت رسوایان را وانکنیم
من اگر برخیزم
تو اگر برخیزی
همه برمی‌خیزند
من اگر بنشینم
تو اگر بنشینی
چه کسی برخیزد؟
چه کسی با دشمن بستیزد؟
چه کسی پنجه در پنجه هر دشمن
دون آویزد.»

جمهوری اسلامی در لحظه‌های بحرانی می‌کوشد تا «من و تو ما نشویم» و تلاش می‌کند «مای حکومتی» را به جای «مای اجتماعی و متکثر» بنشانند و اجازه ندهد این «مای متکثر و دموکراتیک»، مستقل از حکومت، شکل بگیرد.

جنبش «زن، زندگی، آزادی» را شاید بتوان تا به امروز تنها جنبشی در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی دانست که توانست جنبشی مستقل، اجتماعی و دموکراتیک را در برابر حاکمیت سازمان دهد. هرچند این جنبش به‌شدت سرکوب شد، اما همچنان زنده است.

r e p r e s s i o n / ?
utm_source=chatgpt.com
۳- هانا آرت:
Hannah Arent: Elemente und
Ursprünge totaler Herrschaft
Antisemitismus, Imperialisms,
totale Herrschaft; Piper Verlag
11Auflage 2006
<https://shows.acast.com/-fse-daye-shaer/episodes/6814629f9704d99f84e47e3c>
utm_source=chatgpt.com#:~:text

می‌گیرد.

پانویس‌ها:

۱- <https://www.zdfheute.de/panorama/robert-de-niro-hollywood-cannes-rede-kritik-trump-100.html>
utm_source=chatgpt.com
۲- گزارش‌های حقوق‌بشری نیز سرکوب، اعدام و شکنجه و بدرفتاری با مخالفان و بازداشت‌شدگان در ایران را مستند کرده‌اند:
<https://www.amnesty.org/en/latest/news/2026/05/iran-mass-arbitrary-arrests-and-political-executions-mark-intensifying->

پلاتفرم «زن، زندگی، آزادی» نیز از مستقل‌ترین، متکثرترین و دموکراتیک‌ترین پلاتفرم‌ها در عرصه مبارزات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در جمهوری اسلامی است. از این منظر، پاسخ دموکراتیک به این وضعیت، عمق بخشیدن به همین پلاتفرم، همراه با «نه به جنگ»، و تلاش برای بازپس‌گرفتن «ما» و «ایران» از انحصار حکومت است؛ ایرانی که وحدتش نه از خاموش کردن و نادیده گرفتن تفاوت‌ها، بلکه از آزادی، کثرت، کرامت انسانی و مسئولیت مشترک سرچشمه



چابهار و نگرانی‌های ملی!



حساسیت ماجرا زمانی بیشتر می‌شود که چابهار را در کنار پرونده حقایق ایران از هیرمند بگذاریم. مردم سیستان سال‌هاست با پیامدهای وحشتناک کم‌آبی و خشکسالی دست‌وپنجه نرم می‌کنند و مطالبه حقایق، برای آنان موضوعی حیاتی و مرتبط با معیشت و بقای منطقه است.

در سیاست‌ورزی، گاه یک عبارت بیش از ده‌ها صفحه بیانیه، پرده از شیوه نگرش مسئولان برمی‌دارد. عبارت «سرزمین متعلق به خودش» درباره بخشی از اراضی چابهار، از همین جنس است. تعبیری که محسن زنگنه، نماینده مجلس، در توضیح توافق اولیه برای اختصاص بیش از ۱۱۰ هکتار از اراضی چابهار به افغانستان به کار برد و آن را خبری خوش برای مردم این کشور دانست. اما اکنون که موضوع به مسئله‌ای حساس و عمومی تبدیل شده، پرسش اصلی همچنان پابرجاست: دقیقاً چه چیزی قرار است به افغانستان اختصاص یابد، با چه شرایطی و بر پایه کدام توافق حقوقی؟

موضوع، مخالفت با تجارت، سرمایه‌گذاری خارجی یا گسترش روابط با همسایگان نیست. ایران برای خروج از تنگنای اقتصادی فعلی و در شرایط نه جنگ و نه صلح به مناسبات تجاری گسترده‌تر، شرکای جدید و سرمایه‌گذاری مولد نیاز دارد و افغانستان نیز، به‌عنوان کشوری محصور در خشکی، برای دسترسی به آب‌های آزاد به مسیرهای مطمئن ترانزیتی نیازمند است. چابهار می‌تواند نقطه اتصال این منافع باشد اما همکاری اقتصادی، هر قدر هم سودمند، مجوزی برای سخن‌گفتن مبهم درباره مالکیت سرزمینی نیست. میان اختصاص زمین برای فعالیت اقتصادی و تعبیر «سرزمین متعلق به خود» فاصله حقوقی و سیاسی بسیاری وجود دارد که هیچ مقام مسئولی نباید آن را نادیده بگیرد. زنگنه پس از بالاگرفتن واکنش‌ها، گزارش واگذاری خاک ایران را رد کرد و توضیح داد که سخنان درباره اختصاص زمین برای سرمایه‌گذاری بوده است،

نه انتقال حاکمیت. اگر مقصود از ابتدا همین بوده، پرسش ساده اما اساسی این است: چرا در بیان اولیه، به‌جای استفاده از تعابیر روشن و دقیق اقتصادی و حقوقی، از ایجاد «سرزمینی متعلق به خود» برای افغانستان سخن گفته شد؟ چرا چنین تصمیمی با عنوان «خبر خوب» برای مردم افغانستان معرفی شد و با لحنی تهنیت آمیز همراه بود؟ آیا برای خوشایند مردمان کشوری دیگر، لازم بود عباراتی به کار رود که به‌سادگی می‌تواند چنین القاء کند که بخشی از خاک ایران قرار است به کشوری دیگر تعلق پیدا کند؟

این پرسش‌ها نه اتهام واگذاری حاکمیت هستند و نه انکار ضرورت همکاری منطقه‌ای! مطالبه پاسخ‌گویی از مقام مسئولی هستند که خود موضوع را به افکار عمومی کشانده است. اگر قرار است زمین در قالب اجاره، حق بهره‌برداری یا قراردادی برای ایجاد زیرساخت‌های تجاری در اختیار سرمایه‌گذاران افغانستانی قرار گیرد، باید همین موضوع با اصطلاحات دقیق و حساسیت فراوان بیان شود. اگر نیز تفاهمی فراتر از این چارچوب مطرح است، جزئیات آن باید بی‌پرده اعلام شود. در هیچ‌یک از این دو حالت، افکار عمومی نباید میان یک خبر ترسناک، واکنش‌های نگران‌کننده و تکذیبیه‌ای کلی سرگردان بماند.

از آن مهم‌تر، هنوز پرسش‌های اساسی درباره ماهیت این توافق بی‌پاسخ است: زمین‌ها دقیقاً در کدام

محدوده قرار دارند؟ مالکیت آن‌ها چه وضعی خواهد داشت؟ مدت قرارداد چقدر است؟ آیا موضوع صرفاً اجاره و بهره‌برداری اقتصادی است؟ چه تعهداتی برای سرمایه‌گذار در نظر گرفته شده؟ میزان سرمایه‌گذاری، سهم اشتغال محلی، آثار اقتصادی طرح و ضمانت اجرای تعهدات چیست؟ کدام نهاد صلاحیت تصمیم‌گیری داشته و چه مرجعی بر اجرای توافق نظارت خواهد کرد؟ تا زمانی که اسناد و جزئیات منتشر نشده‌اند، هیچ‌کس نمی‌تواند از مردم انتظار داشته باشد که صرفاً با اتکا به توضیحات شفاهی، درباره تصمیمی با این ابعاد راهبردی، ساکت، تماشاگر و آسوده‌خاطر شوند! چابهار ملک شخصی و پدری هیچ مقام و دولتی نیست که درباره آن با زبان بخشش و تریک سخن گفته شود. این بندر بخشی از دارایی راهبردی ملت ایران است. ظرفیتی که ارزش آن تنها در مساحت زمین خلاصه نمی‌شود بلکه به موقعیت ژئوپلیتیکی، دسترسی به اقیانوس هند و نقش آن در آینده اقتصادی کشور وابسته است. تصمیم‌گیری درباره چنین ظرفیتی، بیش از هر چیز به شفافیت، محاسبه دقیق منافع عمومی و پاسخ‌گویی نیاز دارد. هیچ مسئول یا نماینده‌ای نمی‌تواند به جای پاسخ به پرسش‌های کارشناسی، با طرح حسن نیت ادعایی و وعده‌های کلی، سخنان اولیه خود را انکار کند!

حساسیت مآجرا زمانی بیشتر می‌شود که چابهار را در کنار پرونده حقایق ایران از هیرمند بگذاریم. مردم سیستان سال‌هاست با پیامدهای وحشتناک کم‌آبی و خشکسالی دست‌وپنجه نرم می‌کنند و مطالبه حقایق، برای آنان موضوعی حیاتی و مرتبط با معیشت و بقای منطقه است. خاطره تلخ و توهین آمیز مآجرا ارسال یک دبه آب، که در افکار عمومی به نمادی از فاصله میان مطالبه حقایق و پاسخ دریافت‌شده بدل شده، هنوز از حافظه جمعی مردم شریف ایران پاک نشده است. در چنین شرایطی، طبیعی است که هر خبر درباره امتیاز اقتصادی به طرف افغانستانی با پرسش‌هایی جدی روبه‌رو شود: آیا در کنار توسعه روابط تجاری، برای پیگیری مؤثر حقوق آبی

ایران نیز راهبردی روشن وجود دارد؟ آیا منافع متقابل در عمل تأمین می‌شوند یا صرفاً از آن‌ها سخن گفته می‌شود؟ البته روشن است که حقایق را نباید بهانه‌ای برای خصومت با مردم افغانستان قرار داد. همان‌گونه که نیاز اقتصادی افغانستان نیز نباید بهانه‌ای برای نادیده‌گرفتن حقوق و منافع ملی ایران باشد. دیپلماسی پایدار بر احترام متقابل استوار است. احترام متقابلی که هم در اجرای تعهدات آبی معنا پیدا می‌کند و هم در شفافیت قراردادهای اقتصادی!

اکنون مطالبه روشن است: متن تفاهم‌نامه، مبنای حقوقی اختصاص زمین، شرایط بهره‌برداری، تعهدات طرفین و برآورد منافع اقتصادی این طرح توضیح داده شود. همچنین

ضروری است آقای زنگنه توضیح دهد که تعابیر به کار رفته توسط ایشان دقیقاً ناظر به چه معنایی است و چرا از چنین عباراتی برای توصیف این طرح سرمایه‌گذاری استفاده کرده است. مآجرا صرفاً اختصاص ۱۱۰ هکتار زمین نیست که اگر ۱۱۰ متر هم بود فرقی نمی‌کرد! مسئله، حق مردم برای دانستن و حق ملت برای نظارت بر تصمیم‌هایی است که به دارایی‌های راهبردی کشور مربوط می‌شوند. اگر توافقی اقتصادی در کار است، جزئیاتش را منتشر کنید. اگر انتقال حاکمیتی در کار نیست، با واژگان دقیق و جملات مستدل بگویید چه چیزی واگذار می‌شود و در ازای چه؟! چابهار به توسعه نیاز دارد اما به شرط شفافیت!

خلاصه‌ی کتاب «بزرگ‌ترین بازده یک رهبر»

رهبران بسیار، راز موفقیت هر سازمان

این بخش، فصل اول خلاصه‌ی کتاب «بزرگ‌ترین بازده یک رهبر» نوشته‌ی جان سی. مکسول است. به پروژه‌های گروهی مدرسه فکر کنید: آدم‌ها بی‌پایان ایده پرت می‌کنند، دور خودشان می‌چرخند و هیچ‌وقت تصمیمی نمی‌گیرند. این گفت‌وگوهای بی‌حاصل ادامه پیدا می‌کند تا وقتی که کسی جلو بیاید و مسئولیت را به عهده بگیرد. او به بحث ساختار می‌دهد، ایده‌ها را به هم وصل می‌کند و حتی وظایف را تقسیم می‌کند. ناگهان تمام‌کردن پروژه واقع‌بینانه‌تر به نظر می‌رسد. پیام اصلی: داشتن رهبران بزرگ و فراوان، راز هر سازمان موفق است. در رهبری هم مثل هر چیز دیگر، قدرت در تعداد است. البته باید یک رهبر اصلی مسئول باشد، اما این به معنای آن نیست که تیمش نباید توانایی رهبری داشته باشد. به گفته‌ی پیترو دراکر، متخصص مدیریت: «هیچ مدیری تا به حال از قوی و مؤثر بودن زیردستانش ضرر نکرده است.»

پرورش رهبران مزایای زیادی دارد. اول اینکه هرچه رهبران بیشتری داشته باشید، منابع بیشتری در اختیار دارید. یک نفر نمی‌تواند همه‌چیز را زیر نظر داشته باشد، همه‌ی مشکلات را حل

کند و هر ایده‌ی درخشانی را بسازد و اجرا کند. پس رهبر بزرگ باید تفویض اختیار کند، و این کار فقط با شبکه‌ای از رهبران در سراسر سازمان ممکن



است. آن‌ها مطمئن می‌شوند سازمان در دست‌های خوبی است و همچنین دیدگاه‌ها و بینش‌های تازه‌ای را در دسترس می‌گذارند. علاوه بر این، تیمی از رهبران چشمگیر به اعتبار

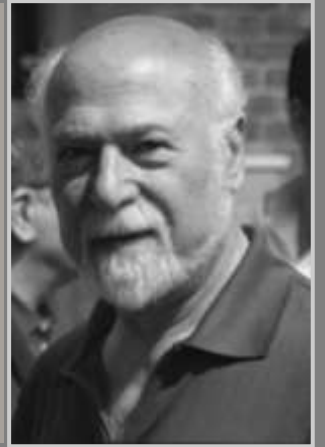
سازمان می‌افزاید و جذب استعدادها دیگر را که به رشد کمک می‌کنند آسان‌تر می‌کند. و درباره‌ی رشد، تیمی از رهبران شتاب لازم را برای شروع به شما می‌دهد. فرض کنید یک نفر قوی بخواهد ماشین‌سنگین را از سرازیری بالا ببرد؛ قطعاً به زحمت می‌افتد. حالا تصور کنید گروهی از آدم‌های به همان اندازه قوی هم به او بپیوندند. ماشین خیلی سریع به حرکت درمی‌آید. سرمایه‌گذاری روی پرورش رهبران چنین برتری‌ای به شما می‌دهد.

پس چطور رهبرانی بپرورید که به سازمان‌تان دست برتر بدهند؟ اول باید افرادی را پیدا کنید که بتوانند این نقش‌ها را بپذیرند و بعد باید آن‌ها را پرورش بدهید.



دکتر اسماعیل نوری علا

دیرو زود



که تهمینه
در به روی باد می گشاید و
گیسورها می کند
و سازهای بی نوازنده
آواز سر می دهند
و نمازها همه قضا می شوند
نگاه کن!

دیو سپید پای در بند
زندانی اش را
همچنان می جود
و برف
خون ها را می پوشاند
نگاه کن و بگو
غروب است یا طلوع؟

کسی مرغ سحر می خواند
بر جنازه هائی
که در کیسه های پلاستیکی
دلیل انتظار را گم کرده اند
دستی ماه را نصف می کند
خورشید مغربی را بر می گرداند
و تختی
پیکر کبود خویش را
در آینه می نگرد
عصری است
از سپیده تاریک تر

دهم مهر ماه ۱۴۰۵

کیان: آزادی

در برابر

امنیت نیست.

جمهوری اسلامی در طول سال‌های حیات خود بارها از مفهوم امنیت ملی برای توجیه محدود کردن آزادی‌های شهروندان استفاده کرده است. اینترنت را قطع می‌کند، اعتراضات را سرکوب می‌کند، انتخابات را از رقابت آزاد محروم می‌کند و از مراجعه مستقیم به آرای مردم، از طریق رفراندوم و دیگر سازوکارهای واقعی نظرسنجی و مشارکت عمومی، پرهیز می‌کند. حتی در عرصه اقتصاد و توسعه نیز، به‌جای آنکه امنیت اقتصادی و رفاه عمومی را به اولویت اصلی خود تبدیل کند، بارها ملاحظات امنیتی و سیاسی را بر نیازهای جامعه مقدم می‌شمارد. گویی هر مطالبه‌ای، هر اختلافی و هر تغییری ممکن است امنیت کشور را به خطر بیندازد؛ حتی آزادی انتخاب پوشش زنان نیز از این قاعده مستثنا نیست. ریشه این رویکرد را باید، دست‌کم تا حدی، در ایدئولوژی سیاسی و دینی نظام جست‌وجو کرد؛ ایدئولوژی‌ای که تمایل دارد جامعه و سیاست را به دو جبهه متضاد تقسیم کند: دوستان و دشمنان اسلام، خودی‌ها و غیرخودی‌ها. در چنین چارچوبی، اختلاف‌نظر سیاسی به‌سادگی از یک اختلاف مشروع در جامعه به نشانه‌ای از دشمنی با نظام تبدیل می‌شود. منتقد، معترض یا حتی شهروندی که خواهان تغییر در سیاست‌های عمومی است، به‌جای آنکه صاحب حقی برابر با دیگر شهروندان شناخته شود، ممکن است به‌عنوان تهدیدی امنیتی تعریف شود.

اما مسئله صرفاً سوءاستفاده از یک مفهوم نیست؛ مسئله، درک نادرست از خود امنیت است. امنیت ملی قرار است از جامعه، جان و حقوق شهروندان، استقلال کشور و امکان زندگی آزادانه و باثبات مردم حفاظت کند. اگر قرار باشد برای حفظ امنیت،

آزادی بیان محدود شود، دسترسی به اطلاعات از میان برود، اعتراض مسالمت‌آمیز سرکوب شود و امکان انتخاب آزادانه حاکمان از شهروندان گرفته شود، باید پرسید امنیت دقیقاً برای چه کسی و برای حفاظت از چه چیزی برقرار شده است؟

اینترنت، آزادی بیان، انتخابات آزاد و حق اعتراض، ذاتاً در تعارض با امنیت ملی نیستند. اینترنت آزاد می‌تواند به گردش اطلاعات، رشد اقتصادی، توسعه علمی، شفافیت و افزایش توان جامعه برای مقابله با بحران‌ها کمک کند. اعتراض مسالمت‌آمیز می‌تواند نارضایتی‌های انباشته را پیش از تبدیل شدن به بحران‌های بزرگ آشکار کند. انتخابات آزاد به حکومت امکان می‌دهد از میزان واقعی رضایت عمومی آگاه شود و از طریق تغییر مسالمت‌آمیز قدرت، مشروعیت و ثبات سیاسی را تقویت کند. حتی رفراندوم نیز، اگر با شرایط آزاد، منصفانه و بدون فشار برگزار شود، می‌تواند راهی برای حل اختلافات بنیادین از طریق اراده عمومی باشد.

البته هیچ‌یک از این آزادی‌ها به معنای نفی ضرورت امنیت نیست. هر جامعه‌ای به حفاظت از زیرساخت‌های حیاتی، مقابله با جاسوسی، پیشگیری از خشونت و دفاع در برابر تهدیدهای واقعی نیاز دارد. اما وجود یک تهدید واقعی، مجوزی نامحدود برای محدود کردن حقوق مردم نیست. محدودیت‌های امنیتی باید مستند، ضروری، متناسب با تهدید و قابل نظارت باشند. نمی‌توان صرفاً با تکرار عبارت «امنیت ملی»، هر تصمیمی را توجیه کرد و هر حقی را به تعلیق درآورد.

اساساً حکومت مالک آزادی‌های شهروندان نیست که هر زمان مصلحت دانست، آن‌ها را پس بگیرد. آزادی فردی حقی نیست که حکومت به مردم اعطا کرده باشد تا بتواند با استناد به امنیت ملی، نظم عمومی یا هر عنوان دیگری آن را سلب کند. قدرت سیاسی برای حفاظت از حقوق مردم و تنظیم زندگی جمعی شکل گرفته است، نه برای آنکه خود تعیین کند شهروندان تا کجا حق دارند آزاد باشند. البته آزادی افراد نیز نمی‌تواند مجوز آسیب رساندن به حقوق دیگران باشد؛ اما محدود کردن آن باید به دلایلی روشن، ضروری و متناسب با یک تهدید مشخص متکی باشد و تحت نظارت مستقل قرار گیرد. صرف

ادعای امنیت، به‌خودی‌خود هیچ محدودیتی را مشروع نمی‌کند. اگر حکومت بتواند هر حقی را به نام امنیت تعلیق کند، دیگر هیچ حقی از تعرض قدرت سیاسی مصون نخواهد بود؛ زیرا همیشه می‌توان تهدیدی پیدا کرد یا خطری را چنان بزرگ جلوه داد که هر محدودیتی توجیه‌پذیر به نظر برسد. در چنین وضعیتی، امنیت دیگر مرزی برای قدرت نیست، بلکه به ابزاری برای نامحدود کردن آن تبدیل می‌شود.

این مسئله در مورد اینترنت به‌روشنی قابل مشاهده است. قطع اینترنت صرفاً محدود کردن یک ابزار ارتباطی نیست؛ بلکه می‌تواند دسترسی به اطلاعات، آزادی بیان، ارتباطات اجتماعی، فعالیت اقتصادی و امکان نظارت عمومی بر قدرت را نیز مختل کند. اینترنت آزاد می‌تواند برای فعالیت‌های مجرمانه یا انتشار اطلاعات نادرست هم مورد استفاده قرار گیرد، اما پاسخ به این خطرها باید هدفمند و متناسب باشد. نمی‌توان به بهانه امکان سوءاستفاده از یک ابزار، حق دسترسی میلیون‌ها نفر به آن را نادیده گرفت. آزادی اینترنت به معنای نبود هیچ محدودیتی نیست؛ به معنای آن است که محدودیت باید استثنا باشد و برای توجیه آن دلیل روشن وجود داشته باشد.

از سوی دیگر، آزادی و امنیت نه‌تنها لزوماً در تعارض با یکدیگر نیستند، بلکه در بسیاری از موارد یکدیگر را تقویت می‌کنند. جامعه‌ای که در آن مردم بتوانند آزادانه انتقاد کنند، اعتراض کنند و اطلاعات را به گردش درآورند، ظرفیت بیشتری برای شناسایی مشکلات و اصلاح سیاست‌های نادرست دارد. وقتی اعتراض مسالمت‌آمیز سرکوب می‌شود، امکان بیان قانونی نارضایتی کاهش می‌یابد. وقتی رسانه‌ها و شهروندان از بیان واقعیت‌ها می‌ترسند، حکومت نیز ممکن است تصویری ناقص از وضعیت جامعه به دست آورد. وقتی انتخابات رقابتی وجود ندارد، راه‌های مسالمت‌آمیز تغییر قدرت محدود می‌شوند. در نتیجه، آنچه به نام امنیت برای جلوگیری از بحران اعمال می‌شود، ممکن است خود زمینه‌ساز بی‌اعتمادی و بحران‌های عمیق‌تر شود.

البته آزادی به تنهایی تضمین‌کننده ثبات نیست و هر جامعه‌ای به نهادهای کارآمد، حاکمیت قانون و سازوکارهای مؤثر برای مقابله با تهدیدهای واقعی نیاز دارد. اما سرکوب آزادی نیز به خودی خود امنیت ایجاد نمی‌کند. آرامش ظاهری که از ترس، سانسور یا نبود امکان اعتراض به دست می‌آید، لزوماً نشانه ثبات نیست. امنیت پایدار زمانی شکل می‌گیرد که مردم بتوانند بدون ترس از قدرت سیاسی، از حقوق خود استفاده کنند و مطمئن باشند که قانون از آنان در برابر خودسری حکومت نیز محافظت می‌کند.

در نهایت، باید میان امنیت جامعه و امنیت صاحبان قدرت تفاوت گذاشت. ممکن است یک مطالبه عمومی برای حاکمان ناخوشایند باشد، اما ناخوشایند بودن آن به معنای تهدید امنیت ملی نیست. ممکن است اعتراض به سیاست‌های حکومت موقعیت سیاسی آن را تضعیف کند، اما تضعیف موقعیت سیاسی حاکمان

با به خطر افتادن امنیت کشور یکسان نیست. حکومت نمی‌تواند منافع و بقای خود را بدون استدلال مستقل، معادل منافع و امنیت ملی معرفی کند.

هرکس آزادی را همواره در برابر امنیت قرار می‌دهد، در فهم هر دو مفهوم دچار خطاست. او آزادی را مانعی برای امنیت می‌بیند، درحالی‌که آزادی‌های بنیادین از مهم‌ترین حقوقی هستند که امنیت باید از آن‌ها حفاظت کند. امنیت بدون آزادی می‌تواند به امنیت صاحبان قدرت در برابر مردم تقلیل یابد؛ آزادی بدون امنیت نیز ممکن است در برابر خشونت و بی‌ثباتی آسیب‌پذیر شود. هنر سیاست، انتخاب یکی و قربانی کردن دیگری نیست، بلکه ایجاد نظامی است که در آن مردم هم از امنیت برخوردار باشند و هم بتوانند آزادانه زندگی کنند، انتقاد کنند، انتخاب کنند و در تعیین سرنوشت خود مشارکت داشته باشند.

امنیت باید در خدمت حفاظت از حقوق

باشد، نه حقوق در خدمت توجیه امنیت. حکومت حق ندارد صرفاً با استناد به یک مصلحت ادعایی، آزادی‌های فردی را سلب کند. هر محدودیتی باید ضرورتی مشخص، توجیهی قابل بررسی و حدودی روشن داشته باشد و امکان نظارت مستقل بر آن فراهم باشد. در غیر این صورت، امنیت به مفهومی تبدیل می‌شود که می‌توان با آن هر حقی را محدود و هر قدرتی را توجیه کرد.

امنیت واقعی از اعتماد عمومی، نهادهای پاسخ‌گو، حاکمیت قانون، مشارکت سیاسی و احترام به حقوق شهروندان سرچشمه می‌گیرد؛ نه از خاموش کردن جامعه‌ای که قرار است از آن حفاظت شود. حکومتی که برای حفظ امنیت، آزادی شهروندان را می‌گیرد، شاید بتواند سکوت را برقرار کند؛ اما سکوت، نه نشانه رضایت است و نه نام دیگری برای امنیت.

آزادی چیزی جز فرصتی برای بهتر شدن نیست.



شمس الملوک مصاحب: «بیشتر مشکلات زنان ایران در عدم شناخت مردان از زنان است.»

۱۰ مهر ۱۳۷۶

۲۹ سال پیش در چنین روزی شمس الملوک مصاحب در تهران درگذشت. می‌گفت: «بیشتر مشکلات زنان ایران در عدم شناخت مردان از زنان است.»

شمس الملوک مصاحب در سال ۱۳۹۲ در تهران زاده شد. پدر و مادرش هر دو ادیب و شاعر بودند.

مقدمات فارسی و عربی را در خانه و سپس در مدرسه آمریکایی ناموس فراگرفت و پیش از پایان دبیرستان بر زبان‌های انگلیسی و فرانسه مسلط شد.

۲۰ ساله بود که به دانشسرای مقدماتی رفت و یک سال پس از آن، با گشایش دانشگاه تهران، رشته ادبیات را در آنجا ادامه داد.

۲۷ ساله بود که ناظم مدرسه ناموس شد و همزمان تحصیل ادبیات را پی گرفت.

۳۰ ساله بود که با دفاع از پایان‌نامه‌اش «تحقیق در افسانه‌سرایان ایرانی بعد از حمله عرب تا هجوم مغول» نخستین زن ایرانی بود که از دانشگاه تهران دکترای ادبیات گرفت.

۳۷ ساله بود که پس از سرپرستی چند دبیرستان، نخستین زنی بود که رئیس یک اداره بلندپایه دولتی «تربیت معلم» شد و یک سال پس از آن برای پژوهش و تکمیل آموخته‌هایش در زمینه تربیت کودکان و بزرگسالان، نخست به کانادا و سپس به آمریکا رفت و چهار سال بعد با یک دانشنامه دکتری دیگر، این بار در رشته آموزش و پرورش، به تهران بازگشت و از آن پس در کنار تدریس ادبیات در دانشگاه تهران، وقت خود را صرف مبارزه با بی‌سوادی کرد.

۴۱ ساله بود که ماهنامه «زندگی روستایی» را گشود و کوشید با متن‌های ساده، کشاورزان را به مطالعه علاقه‌مند کند.

۴۲ ساله بود که به سرپرستی اداره مبارزه با بی‌سوادی رسید و یک سال پس از آن «همه باسواد شویم»، کتاب اول آموزش بزرگسالان، را با همکاری عباس یمینی شریف نوشت که هشت میلیون نسخه چاپ شد. او افزون بر کتاب‌های آموزشی برای



پیشاز آموزش بزرگسالان

شمس الملوک مصاحب



مقدمات فارسی و عربی را در خانه و سپس در مدرسه آمریکایی ناموس فراگرفت و پیش از پایان دبیرستان بر زبان‌های انگلیسی و فرانسه مسلط شد. ۴ ساله بود که به دانشسرای مقدماتی رفت و یک سال پس از آن، با گشایش دانشگاه تهران، رشته ادبیات را در آنجا ادامه داد.



۲۷ ساله بود که ناظم مدرسه ناموس شد و همزمان تحصیل ادبیات را پی گرفت. ۳۰ ساله بود که با دفاع از پایان‌نامه‌اش «تحقیق در افسانه‌سرایان ایرانی بعد از حمله عرب تا هجوم مغول» نخستین زن ایرانی بود که از دانشگاه تهران دکترای ادبیات گرفت.



۳۷ ساله بود که پس از سرپرستی چند دبیرستان، نخستین زنی بود که رئیس یک اداره بلندپایه دولتی «تربیت معلم» شد و یک سال پس از آن برای پژوهش و تکمیل آموخته‌هایش در زمینه تربیت کودکان و بزرگسالان، نخست به کانادا و سپس به آمریکا رفت و چهار سال بعد با یک دانشنامه دکتری دیگر، این بار در رشته آموزش و پرورش، به تهران بازگشت و از آن پس در کنار تدریس ادبیات در دانشگاه تهران، وقت خود را صرف مبارزه با بی‌سوادی کرد.



۴۱ ساله بود که ماهنامه «زندگی روستایی» را گشود و کوشید با متن‌های ساده، کشاورزان را به مطالعه علاقه‌مند کند. ۴۲ ساله بود که به سرپرستی اداره مبارزه با بی‌سوادی رسید و یک سال پس از آن «همه باسواد شویم»، کتاب اول آموزش بزرگسالان، را با همکاری عباس یمینی شریف نوشت که هشت میلیون نسخه چاپ شد.

کودکان و بزرگسالان، چند کتاب مانند «چگونه بهتر زندگی کنیم» هم در زمینه آموزش سالمندان نوشت. ۵۰ ساله بود که به مجلس سنا راه یافت و به این خاطر پس از انقلاب، او را با تن‌فروشان در یک سلول زندانی کردند.

«می‌گفتند: تو یک جرمی مرتکب شده‌ای، اما ما از شهربانی جواز کار داشتیم و از بهداری کارت بهداشتی داشتیم. کار غیرقانونی نکرده‌ایم. این بیچاره‌ها که اکثرشان چند روز بعد تیرباران شدند، سناتور مجلس سنا بودن را جرمی سنگین‌تر از فحشا می‌دانستند.»

شمس الملوک مصاحب در ۸۴ سالگی در زادگاهش درگذشت.

دکتر امیر هوشمند ممتاز

مادی از گذشته



در بخش ۱۷ خاطرات به قسمتی از خاطرات قبل از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ شامل حوادثی در شهر و دانشگاه اصفهان و سایر شهرهای ایران پرداختم . اکنون به موارد دیگری از اوضاع آن دوره و بعد از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ اشاره میکنم .

در اواخر روزهایی که منجر به سرنگونی رژیم سلطنتی ، محمد رضا شاه با تعدادی از شخصیت‌های سیاسی و جبهه ملی مشورت میکرد تا بتواند یک دولت ملی تشکیل دهد و آنها به اوضاع اشفته کشور سر و سامان دهند از جمله از شخصیت‌های جبهه ملی سنجابی ، صدیقی و بختیار بودند . از بین آن ها شاپور بختیار پست نخست وزیری را پذیرفت و برای مدتی کشور کمی آرام شد ، او مشغول اصلاحات بود که ناگهان از سوی ایت اله خمینی که از عراق به پاریس رفته بود ، مهندس مهدی بازرگان از نهضت آزادی به نخست وزیری ایران اعلام شد و امید ها از این که بختیار بتواند به کار خود ادامه دهد به یاس مبدل شد . ضمناً شایعات بسیاری هم پراکنده میشد از جمله که یک کودتای نظامی توسط ارتش قطعی است.

در این اثنا هنگامی که شایعه کودتا و سرکوبی شدید و دستگیری فعالین و

انقلابیون بالا گرفت ، من و خانواده هم به طرف تهران حرکت و خانه مان را تخلیه کردیم . علت این بود که در نشست‌هایی که دکتر شریعتمداری در دانشگاه اصفهان اداره میکرد ، من پیشنهاد ها و سخنانی در رابطه با درخواست آزادی در ایران و مخالفت با دیکتاتوری شاه ایراد کرده بودم که گفته میشد ساواک آنها را ضبط کرده و من شناسایی شده بودم .

از سوی دیگر خمینی و اطرافیان او آماده به ورود ایران شدند و تظاهرات راهپیمایی ها شدت گرفت . شاه چاره ای ندید که از ایران خارج شود . با خروج شاه از ایران شایعات شدت بیشتری بویلی خمینی از مردم خواست حکومت نظامی را نادیده گرفته و همچنان در خیابان ها بمانند . در نتیجه مردم هم تبعیت کردند و خمینی عازم ایران شد . او پس از ورود یک راست به قبرستان تهران ، بهشت زهرا با جمعیت میلیونی رهسپار شد و در آنجا نطق کرد که از رادیو تلویزیون ایران پخش شد

اکنون بازرگان که نخست وزیر شده بود به ساختمان نخست وزیری در خیابان پاستوررفت تا کار خود را شروع و اعضای هیات دولت را انتخاب و معرفی کند . او پس از مدتی اعضای کابینه را اعلام کرد . آن ها اکثراً از نهضت آزادی ، دونفر از جبهه ملی - سنجابی از حزب ایران و فروهر از حزب ملت ایران ، از ملی مذهبی ها هم شریعتمداری و سامی بودند . سنجابی یکماه پس از انقلاب از پست وزارت امور خارجه کناره گیری کرد .

○ انگاه دولت اعلام کرد که انتخاب روسای دانشگاه ها به عهده استادان باشد . قبلاً وزارت علوم روسای دانشگاه ها تعیین میکرد . در دانشکده پزشکی دانشگاه اصفهان ما

پیشنهاد کردیم که شریعتمداری که وزیر علوم بود یک نفر را پیشنهاد و از تهران برای دانشگاه اصفهان بفرستد ولی روسای دانشکده ها را خود استادان هر دانشکده انتخاب کنند . او قبول کرد و غامعلی توسلی از اعضای نهضت آزادی را به اصفهان فرستاد و توسلی هم معاونین خود را از استادان دانشگاه انتخاب کرد سپس در نشست انتخاباتی از استادان دانشکده پزشکی دکتر حسین بدری را بعنوان رییس دانشکده و مرا به عنوان معاون مالی و اداری دانشکده انتخاب کردند. ما روسای بیمارستان ها را معین و اعلام کردیم و بلافاصله همه مشغول به کار شدند .

○ اما در تهران ، خمینی صادق خلخالی را که از سال های پیش اورا میشناخت به عنوان قاضی شرع انقلاب اسلامی اعلام کرد . او که بسیار افراطی و کینه زیادی از مقامات رژیم پهلوی داشت با تشویق افراطیون چپ و اسلامی که از بقایای فداییان اسلام بودند، شروع به اعدام سران و ارتشیان رژیم پهلوی پرداخت . شخصیت‌های زیادی از ملی ها و اسلامی های معتدل و میانه رو سخت مخالف این احکام اعدام و اقدامات خلخالی بودند ولی آنها از جو موجود در ایران و کینه های حاصل شده در سالهای طولانی دوران شاه ، کاری از پیش نبردند و خلخالی همچنان به کار خود ادامه داد .

○ ادامه پیش آمده های بعدی در بخش خاطراتی دیگر .

○ ۴ اکتبر ۲۰۲۶ - ۶ مهر ۱۴۰۵



زندگی چیست...؟

نه تو می مانی، نه اندوه
و نه هیچ یک از مردم این آبادی
به حباب نگران لب یک رود قسم
و به کوتاهی آن لحظه شادی که گذشت
غصه هم میگذرد
آنچنانی که فقط خاطره ای خواهد ماند
لحظه ها عریانند
به تن لحظه خود جامه اندوه میپوشان هرگز
زندگی ذره کاه نیست
که کوهش کردیم
زندگی نام نکوبی ست

که خارش کردیم
زندگی نیست بجز نم نم باران بهار
زندگی نیست بجز دیدن یار
زندگی نیست بجز عشق
بجز حرف محبت به کسی
ورنه هر خار و خسی
زندگی کرده بسی
زندگی تجربه تلخ فراوان دارد
دو سه تا کوچه و پس کوچه و اندازه یک عمر بیابان
دارد
ما چه کردیم و چه خواهیم کرد در این فرصت کم ...

شاعر: کیوان شاهدهاگی